

اقیانوس بیگانه‌ها

مقدمه

◀ استاد محمود دولت آبادی در بخشی از کتاب «نون نوشتن» می نویسد: «کدام نویسنده‌ای را در جهان می شناسید که از خود نپرسیده باشد «برای چه می نویسم؟» و کدام نویسنده‌ای را می شناسید که به دنبال این سؤال دست از نوشتن کشیده باشد؟» (ص ۱۳). من نویسنده حرفه‌ای نیستم، اما در خلال همین تمرین‌های نوشتن در یادداشت‌های پراکنده این سال‌ها، همیشه با پرسشی مشابه مواجه بوده‌ام. در جستجوی پاسخی به این پرسش، تا امروز به این باور رسیده‌ام که اگر همین نثر پریشان روزی در جایی برای خواننده‌ای سودمند باشد و به کارش بیاید، من به هدفم در نوشتن رسیده‌ام. اما نمی‌دانم آنچه امروز می‌نویسم، کی، کجا و برای چه مخاطبی مفید خواهد بود. فقط امیدوارم هر متنی که می‌نویسم، روزی مخاطبش را بیابد و برایش مفید باشد. البته همین نامعلومی سرنوشت نوشته‌ها بر جذابیت کار نوشتن می‌افزاید. زیرا سرنوشت هر متن را خوانندگانی تعیین می‌کنند که نویسنده آنان را نمی‌شناسد و در زمان خوانش متن نیز در کنارشان حضور ندارد. در نتیجه نوشتن برای من همچون گذاشتن نامه‌ای کوتاه در بطری کوچکی است که در اقیانوس رها می‌کنم. به آن امید که روزی یکی از ساکنان ساحلی دور از این اقیانوس بیکران آن را از آب بگیرد، کنجکاوانه در بطری را باز کند، نوشته‌ام را بخواند و از آن نکته‌ای بیاموزد، یا حسی خوشایند را تجربه کند یا در قلبش امیدی تازه پدید آید. در مجموع، امیدوارم هر متنی که می‌نویسم، برای خوانندگان آن دست‌کم یکی از پنج هدفی را که در ادامه ذکر می‌کنم، برآورده کن.



دکتر یزدان منصوریان

(دانشیار دانشگاه خوارزمی،
رئیس کتابخانه مرکزی و
مرکز اسناد دانشگاه خوارزمی،
دانش آموخته دکتری علم اطلاعات و
دانش‌شناسی از دانشگاه شفیلد انگلستان،
عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی
از سال ۱۳۸۵،
مدیر گروه رشته علم اطلاعات و
دانش‌شناسی دانشگاه خوارزمی)
www.ymansourian.ir
ymansourian@gmail.com

پنج هدفی که از نوشتن دارم

به نظرم نوشتن از جنس گفتن و خواندن از جنس شنیدن است. در نتیجه فرایند نگارش همچون گفت و شنودی است که در سکوت میان ذهن نویسنده و خواننده برقرار می‌شود. هر متن زمانی متولد می‌شود که خواننده شود. متنی که خواننده‌ای ندارد مرده است. یعنی هنوز متولد نشده و فقط زمانی که خواننده می‌شود متولد خواهد شد. هر چه تعداد خوانندگان بیش تر باشد متن زنده تر است و حیاتی ماندگارتر دارد؛ هر چند وجود فقط یک خواننده برای تولد متن کافی است. به همین دلیل، آنچه در این جا می‌نویسم زنده است. زیرا شما اکنون آن را می‌خوانید و گفتگویی میان ذهن من و شما جریان دارد. من این متن را برای شما می‌نویسم و می‌کوشم در خلال آن گفتگویی همدلانه شکل گیرد. در این یادداشت نیز می‌خواهم انگیزه‌هایم را از شرکت در این گفتگو تشریح کنم. به نظرم هر متنی که می‌نویسم، چه مقاله‌ای علمی باشد یا یادداشتی مختصر درباره‌ی یک مفهوم یا بیان خاطره‌ای از تجربه‌ی زیسته‌ام، اگر بتواند حداقل یکی از اهداف زیر را محقق کند، برایم کافی است و می‌توانم اطمینان کنم که گفتگوی ما بیهوده نبوده است:

۱. متنی که حاوی اطلاع و خبری تازه باشد

متنی که حرفی تازه برای گفتن داشته باشد و بتواند به خواننده خبری بدهد اثری «آگاهی بخش» است. نوشته‌ی ما باید اطلاعی برای خواننده فراهم کند و برایش دانشی تازه به ارمغان آورد. اما میزان آگاهی بخشی متن، ذاتی و ماهوی نیست، بلکه به سطح دانش خواننده نیز بستگی دارد. زیرا متنی که در آن اطلاعی هست می‌تواند حداقل یکی از این دو هدف را در ذهن خواننده محقق کند: یا در دانسته‌های قبلی او تغییری ایجاد کند؛ یا بتواند در گرفتن تصمیمی برایش مفید باشد. اگر شما با خواندن این یادداشت احساس می‌کنید که چیزی بردانسته‌های پیشین خود افزوده‌اید یا پس از خواندن آن بتوانید در اتخاذ تصمیمی موفق شوید، این متن آگاهی‌رسان بوده است. اگر هیچ‌یک از این دو هدف محقق نشود، این نوشته ویژگی آگاهی‌رسانی را ندارد. امید آن‌که بتواند در بندهای بعدی موفق باشد!

بنابراین، توان آگاهی بخشی هر متن مطلق نیست. زیرا بر اساس سطح دانش خواننده تعیین می‌شود. با این حال، نویسنده می‌تواند با توجه به سطح عمومی دانش موجود درباره هر موضوع، درجه آگاهی بخشی متنش را تخمین بزند. اگر آنچه او می‌نویسد قبلاً بارها در منابع دیگر مطرح شده است، بخشی از معلومات عمومی محسوب می‌شود و احتمالاً بسیاری از خوانندگان از آن اطلاع دارند. مثلاً من نمی‌توانم به شما خبری تازه درباره نام و ارتفاع بلندترین قله ایران بدهم؛ زیرا همگان می‌دانند که دماوند در جایگاه نخست قرار دارد. اما اگر اشعاری را که تا کنون درباره دماوند نوشته شده گردآوری و بررسی کنم و بتوانم بگویم کدام شاعران در آثارشان از دماوند الهام گرفته‌اند و چند شکل از استعاره و چند بیت شعر درباره آن در گنجینه ادبیات فارسی وجود دارد؛ آن‌گاه توانسته‌ام خبری تازه به ارمغان بیاورم. همچنین اگر بتوانم معناها و مفاهیمی را که با الهام از دماوند در ادبیات فارسی خلق شده‌اند دسته‌بندی کنم، نیز در این زمینه موفق بوده‌ام. بنابراین ویژگی آگاهی‌رسانی ناب، بیش‌تر برخاسته از یادداشت‌های پژوهشی و فلسفی است.

دومین ویژگی آگاهی‌رسانی هر متن، در میزان کمکش به مخاطب در فرایند تصمیم‌گیری در زمینه‌ای مشخص نهفته است. این ویژگی را با مثالی تشریح می‌کنم. تصور کنید من بیمار شده‌ام و پزشک برایم شربت‌ی تجویز کرده است. اما زمانی که بروشور آن را می‌خوانم، متوجه می‌شوم که در آن دارو ترکیباتی از آسپرین وجود دارد و به دلیل حساسیتی که به آسپرین دارم نباید آن را مصرف کنم. بنابراین محتوای بروشور تغییری در تصمیم من ایجاد کرده و به همین دلیل برایم آگاهی‌رسان بوده است. البته اگر خبری که متن می‌دهد نادرست باشد و منجر به تصمیم نادرست شود، آن متن حاوی «نااطاعات» است که با توجه به نیت نویسنده می‌تواند عمدی یا سهوی باشد. حال اگر به یادداشت حاضر برگردیم، چنانچه شما پس از خواندن آنچه این‌جا می‌نویسم، بتوانید تصمیمی تازه بگیرید یا تغییری در تصمیم قبلی خود ایجاد کنید؛ این متن به اعتبار توانی که در مداخله در فرایند تصمیم‌گیری دارد، آگاهی‌رسان محسوب می‌شود. بنابراین هر متن، زمانی آگاهی‌رسان محسوب می‌شود که یا تغییری در دانش خواننده ایجاد کند یا بتواند به او در تصمیم‌گیری بهتر کمک کند.

۲. نوشته‌ای که بتواند امیدآفرین و الهام‌بخش باشد

امید، نگرشی مثبت در ذهن آدمی است که بر اساس آن انتظار رخدادی مطلوب و دلپذیر را در آینده دارد. این انتظار می‌تواند برای خود، دیگران یا برای تمام جهانیان باشد. امید می‌تواند دسترس‌پذیر یا دور از دسترس، مستمر یا موقت، جمعی یا فردی، پایدار یا ناپایدار، سخت یا سست و سرانجام واقعی یا واهی باشد. البته اگر امید واهی، پوچ و بی‌اساس باشد، دیگر نمی‌توان آن را «امید» نامید و بیش‌تر از جنس توهم خواهد بود. اما منظورم از امید در این جا انتظاری است که بتوان برایش پشتوانه‌ای از واقعیت و حقیقت یافت و بر آن اساس بر انگیزه خود برای تلاش و کوشش بیش‌تر افزود. به سخنی دیگر، منظورم امیدی است که ما را از افتادن در چاه ناامیدی و استیصال نجات می‌دهد. گلی ترقی در داستان «آخرین روز» در کتاب دو دنیا می‌نویسد: «می‌دانم که این سرخوشی دلپذیر اتفاقی موقتی است. مگر می‌شود یک عمر راست راه رفت و معلق نشد؟ مگر می‌شود به زندگی کلک زد و قیصر در رفت؟ فعلاً سبکبار و هوشیارم و به این 'فعلاً'، این زمان نامعین محدود، دو دستی چسبیده‌ام. فهمیده‌ام که می‌توان مُرد و از نو متولد شد، می‌توان اردنگ خورد و ته چاه افتاد و به دستی، ریسمانی، امیدکی آویزان شد و بیرون آمد». (ص ۲۰۷). منظور من همین «ریسمان» و «امیدک» است که هر یک از ما بتوانیم جایی در نوشته‌ها، حرف‌ها و اندیشه‌های خود یا دیگران بجویم. زیرا یافتن و حفظ امید در ذهن آدمی بیش از آن‌که به میزان همخوانی این انتظار و توقع با واقعیت موجود بستگی داشته باشد، به عمق باور ما و اشتیاقی که در قلبمان نسبت به آن احساس می‌کنیم، وابسته است. این ما هستیم که امیدمان را انتخاب می‌کنیم و برای ماندگاری آن می‌کوشیم. زیرا در وجه تاریک زندگی آن قدر دلیل و برهان و شاهد برای ناامیدی وجود دارد که دیگر نیازی به یادآوری نیست. بهمنی از ناامیدی هر روز و هر لحظه از در و دیوار بر سر آدمی آوار می‌شود. این همه جنگ، ویرانی و بحران‌های زیست محیطی که جهان امروز با آن مواجه است، ناامید شدن را آسان می‌کند.

شعله‌های این آتش درخشان در قلبمان زنده بماند.

این ما هستیم که امیدمان را انتخاب می‌کنیم و برای ماندگاری آن می‌کوشیم. زیرا در وجه تاریک زندگی آن قدر دلیل و برهان و شاهد برای ناامیدی وجود دارد که دیگر نیازی به یادآوری نیست. بهمنی از ناامیدی هر روز و هر لحظه از در و دیوار بر سر آدمی آوار می‌شود. این همه جنگ، ویرانی و بحران‌های زیست محیطی که جهان امروز با آن مواجه است، ناامید شدن را آسان می‌کند.

بنابراین، یکی از انگیزه‌هایم در نوشتن این است که به سهم خود بتوانم با ذکر نکته‌ای، خاطره‌ای یا نقل قولی از آثار دیگران، قدمی برای یافتن امیدی تازه برای خوانندگان بردارم. بی‌آن که قصد فریبشان را داشته باشم، اما می‌کوشم لحن و رویکردی برای نوشته‌هایم انتخاب کنم که برای خواننده امیدآفرین باشد. بر این باورم که یکی از رسالت‌های هر نویسنده این است که راهی به رهایی و روزنه‌ای به روشنایی در آثارش ارائه کند. پیش از این، در یادداشتی درباره‌ی یکی از غزل‌های استاد هوشنگ ابتهاج^۱ در خصوص سهم ادبیات در الهام‌بخشی نوشته‌ام: «یکی از کارکردهای ارزشمند ادبیات، 'الهام‌بخشی'، 'شورانگیزی' و 'امیدآفرینی' در جامعه‌ی مخاطبان است. گاهی یک بیت یا رباعی، ذهن آدمی را دگرگون می‌سازد، دریچه‌ای تازه رو به افقی دوردست می‌گشاید و بارقه‌ای از امید در قلب انسان روشن می‌کند. شعله‌ای که ممکن است مدت‌ها خاموش شده و از یاد رفته باشد، دوباره جان می‌گیرد و آدم قدم در راهی نومی‌گذارد. نمونه‌های این آثار در ادبیات بسیارند.»

۳. متنی که خواننده را به فکر فرو برد و برایش پرسشی تازه ایجاد کند

به نظرم یک متن اثربخش بیش از آن که بخواهد به پرسشی مشخص پاسخ دهد، باید بتواند در ذهن مخاطب پرسش‌های تازه‌ای ایجاد کند. زیرا روحیه‌ی پرسشگری به مراتب مهم‌تر از یافتن پاسخ برای پرسش‌های ماست. پرسش همیشه مولد اندیشه است و نقطه‌ای برای قدم‌نهادن به راهی تازه برای تفکر. گاه این راه را نه‌ایستی نیست و نمی‌توان مقصدی مشخص برایش تعریف کرد. اما رفتن در این مسیر مهم‌تر از رسیدن به مقصد است. زیرا چه بسیارند پرسش‌هایی که اصلاً پاسخ قطعی و نهایی ندارند. ماهیت سیال، انتزاعی و پیچیده‌ی بسیاری از مفاهیم به ما اجازه نمی‌دهد که برایشان پاسخ‌های قطعی بیابیم. اما نبود پاسخ‌های نهایی مانعی برای اندیشه درباره‌ی آن‌ها نیست. مثلاً چگونه با قطعیت می‌توان گفت «معنای نیکبختی چیست و انسان نیکبخت کیست؟» می‌توان مصادیقی برای نیکبختی ذکر کرد و شاخص‌هایی برای حرکت در مسیر نیکبختی یافت. اما سخن‌گفتن درباره‌ی ذات و سرشت آن دشوار است. زیرا این پرسش آن قدر وسیع، دامنه‌دار و چندوجهی است که اگر کتابی مفصل هم درباره‌اش بنویسیم

گاهی یک بیت یا رباعی،
ذهن آدمی را دگرگون
می‌سازد، دریچه‌ای
می‌گشاید و بارقه‌ای از
امید در قلب انسان روشن
می‌کند. شعله‌ای که ممکن
است مدت‌ها خاموش
شده و از یاد رفته باشد،
دوباره جان می‌گیرد و آدم
قدم در راهی نومی‌گذارد.

باز هم حرف‌هایی ناگفته خواهد ماند و پرسش‌هایی تازه پدید خواهد آمد. اما پیچیدگی این موضوع نه تنها مانعی برای تفکر درباره‌اش نیست، بلکه خود مولد اندیشه در این زمینه است. مفاهیم بنیادین زندگی مثل آزادی، عدالت، شجاعت، سخاوت و غیره هر یک همچون چشمه‌هایی هستند که قرن‌ها جوشیده‌اند و قلمروی برای اندیشه و تفکر ایجاد کرده‌اند. ضمن آن‌که چه بسیارند مسئله‌هایی که بر حیات فردی و اجتماعی ما تأثیر می‌گذارند و ما از آن‌ها بی‌خبریم. زیرا این مسئله‌ها گاه چنان در متن و بطن زندگی پنهان شده‌اند که حتی حضورشان را احساس نمی‌کنیم و از اثرات آن‌ها بی‌اطلاعم. یکی از رسالت‌های نویسنده این است که به کمک مهارت در «آشنایی زدایی» و پرهیز از «بدیهی‌پنداری»، این مسئله‌ها را شناسایی و به خواننده معرفی کند. بنابراین گاهی هدف نویسنده از خلق یک اثر، یادآوری و طرح مسئله‌ای است که دیگران کم‌تر به آن توجه می‌کنند. حتی اگر راه حلی برای آن نتواند ارائه کند، همین شناسایی و تبیین وجوه مسئله به تنهایی ارزشمند است. زیرا نخستین گام در حل هر مسئله، شناسایی دقیق آن است. تا ماهیت و دامنه تأثیر هر مسئله را به درستی نشناسیم، نمی‌توانیم راهی کارآمد و مؤثر برایش بیابیم. بنابراین، یکی از کارکردهای نوشتن این است که خواننده را به تفکر، تأمل و بازاندیشی دعوت می‌کند و این بازاندیشی می‌تواند ماهیتی عمومی یا خاص داشته باشد. می‌تواند درباره مفهومی به ظاهر آشنا باشد یا به موضوعی بدیع و نو پردازد. یکی از رسالت‌های نویسنده «یادآوری» است. نویسنده می‌کوشد موضوعات و رخداد‌های زندگی اجتماعی به فراموشی سپرده نشود. نویسنده سکوت را می‌شکند و همیشه آغازگر گفتگو است. نویسنده‌ای که بتواند پرسش‌هایی درباره چستی، چگونگی و چرایی رخدادها طرح کند موفق است. پرسش‌هایی که با «چرا» و «چگونه» آغاز می‌شوند، مولد و پربار هستند. زیرا دلالت بر فرایندها دارند و پاسخ آن‌ها نیازمند استدلال، تبیین و تشریح است. در آبان ماه ۱۳۹۱ در یادداشتی با عنوان «پرسش‌های پرمایه و پژوهش‌های پربار» به تبیین انواع پرسش‌ها و دستاوردهای حاصل از هر یک پرداخته‌ام که در سایت لیژنا منتشر شده است. در آن یادداشت ضمن برشمردن انواع پرسش‌ها، دستاوردهای آن‌ها را در هفت طبقه دسته‌بندی کرده‌ام که عبارتند از:

منتشر شده است. (<http://www2.atfmag.info>)

۱. منصوریان، یزدان (۱۳۹۱)، «پرسش‌های پرمایه و پژوهش‌های پربار»، سخن هفته شماره ۱۰۴،

دانش افزایی، نظریه پردازی، کاربردپذیری، الگوسازی، استانداردسازی، مسئله یابی و توانمندسازی.

۴. اثری که ردیابی از خلاقیت و نوآوری در آن دیده شود

نگارش در سرشت خود خلاقانه است. زیرا نویسنده ناگزیر به انتخاب موضوع، گزینش واژگان و تدوین ساختاری مشخص در متن است و همین فرایند، نیازمند درجه ای از خلاقیت خواهد بود. اما زمانی که سخن از «نگارش خلاق»^۱ به میان می آید، مراد از این مفهوم متنی است که از روندها و رویه های حاکم و غالب در روزگار خود گامی فراتر برود و در محتوا یا ساختار طرحی نو در اندازد. این خلاقیت عنصری ضروری در همه عرصه های هنری است. مثلاً زنده یاد عباس کیارستمی به دلیل خلاقیتی که تولید آثارش داشت، در سینمای ایران و جهان درخشید و سبکی تازه در این قلمرو پدید آورد. نیما یوشیج نیز با نگاه خلاقانه خود به شعر فارسی، توانست شعر نو را در ادبیات این سرزمین بنیاد نهد و طرحی نو در اندازد.

در فرایند نگارش نیز همیشه می توان در جستجوی سبک ها و اسلوب های تازه بود. چنانچه با کلیدواژه «نگارش خلاق» در وب جستجو کنید، خواهید دید که ده ها سایت و منبع متنوع در این زمینه وجود دارد. البته حجم مطالب انگلیسی در این زمینه به مراتب بیش از منابع فارسی است. در اغلب این منابع توصیه می شود که «خواندن» و «مطالعه» نخستین منبع الهام بخش برای نگارش خلاق است. ما تا زمانی که آثار دیگر نویسندگان را نخوانیم، بعید است بتوانیم به مهارت های نگارش خلاق دست یابیم. زیرا خواندن به ما کمک می کند که مرزهای موجود در این عرصه را بشناسیم. ثبت فوری اندیشه های مختلف در طول روز نیز توصیه دیگری است که در این منابع دیده می شود. به این معنا که به محض آن که سرنخی از ایده ای تازه به ذهنمان می رسد، ثبتش کنیم تا در زمان مناسب به آن بپردازیم.

استفاده از تمرین «نگارش آزاد»^۲ و «طوفان ذهنی»^۳ در این زمینه مؤثر است. در نگارش آزاد توصیه می شود که نویسنده هر آنچه را که در ذهن دارد بی هیچ آداب و ترتیبی بر صفحه سفید کاغذ جاری سازد. در این مرحله ذهن

دشواری به معنای فقدان
فرصت‌های تازه برای
نوشتن نیست. بلکه بر
عکس نویسنده اگر قادر
باشد از منظری تازه به
موضوعات قدیمی بنگرد،
همیشه می‌تواند نگاهی
نوبه مسائل و مباحث
موجود داشته باشد.

آزاد و رهاست و جریانی مستقیم از اندیشه نویسنده به متن برقرار می‌شود. محصول اولیه معمولاً چندان امیدوارکننده نیست و در ظاهر پیریشان و نامنسجم است. اما این متن اولیه همچون گل خامی است که اگر مهارتی در سفالگری داشته باشیم، به زودی به ظرفی زیبا تبدیل خواهد شد. همچنین توصیه می‌شود که نویسنده چند روزی از متن اولیه فاصله بگیرد و سپس در گام‌های بعدی به تکمیل، ویرایش و بازنویسی آن بپردازد. البته موفقیت در گام دوم نیازمند مهارت در اصول و مبانی نگارش و ویرایش است که هر یک از ما می‌توانیم با مراجعه به آثار موجود در این زمینه نکته‌های بسیاری بیاموزیم.^۱ در مجموع خلاقیت در محتوا، ساختار، لحن، رویکرد یا هر ویژگی دیگر متن بر ماندگاری و اثربخشی آن خواهد افزود.

۵. متنی که از زاویه‌ای تازه به موضوعی کهنه بنگرد

یافتن موضوعی مناسب و جذاب برای نوشتن همیشه یکی از دغدغه‌های نویسندگان است. زیرا تقریباً درباره همه چیز مطالب بسیار منتشر شده و در این انبوهی اطلاعات، یافتن موضوعی بکر و اصیل بسیار دشوار است. اما این دشواری به معنای فقدان فرصت‌های تازه برای نوشتن نیست. بلکه برعکس نویسنده اگر قادر باشد از منظری تازه به موضوعات قدیمی بنگرد، همیشه می‌تواند نگاهی نوبه مسائل و مباحث موجود داشته باشد. مثلاً زمانی که من کتاب کار^۲ به قلم لارس اسوندسن را خواندم، دیدگاهی که درباره تعریف و ماهیت «کار» داشتم، متحول شد و بازتاب آن را در متنی با عنوان «سیری در سرشت کار» نوشته‌ام که در بیستم دی ماه ۱۳۹۵ در لیژنا منتشر شده است. زیرا مؤلف این اثر با طرح پرسش‌های هستی‌شناختی درباره چیستی و جوهره کار، دریچه‌ای تازه به این بحث گشوده است. پس از خواندن کتاب مرگ^۳ به قلم تاد می، نیز همین احساس را داشتم و نظرم را درباره این کتاب در یادداشت دیگری با عنوان «هنر شادمانه زیستن در کنار مرگ» نوشته‌ام که در یازدهم بهمن ۱۳۹۴ در همان سایت لیژنا منتشر شده است. زیرا این دو

۲. Brainstorming

۱. آثار فراوانی در این زمینه منتشر شده‌اند که برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 - انوری، حسن و عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۵). فرهنگ درست‌نویسی سخن. تهران: سخن.
 - سمعی، احمد (۱۳۸۷). نگارش و ویرایش. چاپ نهم. تهران: سمت.
 - نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۷). مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار. چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.
۳. اسوندسن، لارس (۱۳۹۳). کار، ترجمه فرزانه سالمی. تهران: نشر گمان.

اثر هریک به نحوی مرا به اندیشیدن دربارهٔ وجوه گوناگون مفاهیم بنیادین دعوت کردند و من نیز می‌کوشم در آثارم تا آنجا که می‌توانم از چنین نگرشی الهام بگیرم و در هنگام طرح هر موضوعی از منظری تازه به آن بنگرم.

سخن پایانی

بازاندیشی دربارهٔ انگیزه‌هایی که در نوشتن داریم می‌تواند نیرویی تازه برایمان پدید آورد و چراغ راهنما در مسیر پیش رو باشد. نوشتن بیش از آن که فردی باشد، ماهیتی جمعی دارد و از جنس «کنش اجتماعی» است. کنش اجتماعی زمانی که هدفمند، آگاهانه و اثربخش باشد، می‌تواند ظرفیت‌های تازه ایجاد کند و زمینه‌ساز تحولاتی باشد که بتواند جهان اجتماعی را به سهم خود تغییر دهد و بهبود بخشد. فرایند نگارش ابتدا در ذهن نویسنده آغاز می‌شود و با تعامل با خوانندگان و دریافت بازخورد از آنان ادامه می‌یابد. زیرا ما با نوشتن ابتدا ذهن و ضمیرمان را می‌کاویم و به نوعی خودآگاهی می‌رسیم. سپس می‌کوشیم به کمک ابزاری مثل زبان، با همهٔ ظرفیت‌ها و کتّابی‌هایی که دارد، دریافت‌هایمان را در اختیار دیگران قرار دهیم و منتظر بازخورد آنان باشیم. البته محصول کار ما در نهایت باید از فیلتر زمان و زمینه‌ای که خواننده در آن زیسته است، عبور کند و در ذهن او بازنمایی و بازتولید شود. در نتیجه نویسنده باید همیشه به یاد داشته باشد که به دلیل کتّابی زبان، این بازنمایی در معرض لغزش و خطاست و در نهایت هیچ تضمینی وجود ندارد که معنایی که خواننده از متن می‌سازد همسان با معنای مورد نظر نویسنده باشد. اما همین تعامل و ردوبدل کردن اطلاعات، زمینه‌ساز گفتگویی است که میان ذهن نویسنده و خواننده ایجاد می‌شود و جریان تولید، اشاعه و اشتراک دانش را در جامعه تقویت می‌کند.

شکل‌گیری این گفتگو بسیار مهم است و همیشه امیدوارم این گفتگوها سازنده، مولد و الهام‌بخش باشد تا هریک از نوشته‌های ما بتواند امیدی تازه در قلب خوانندگان ایجاد کند و برایشان آموزنده و آگاهی‌بخش باشد.

ایدون باد! ►

همین تعامل و ردوبدل کردن
اطلاعات، زمینه‌ساز
گفتگویی است که میان
ذهن نویسنده و خواننده
ایجاد می‌شود و جریان
تولید، اشاعه و اشتراک
دانش را در جامعه
تقویت می‌کند.